



The Restlessness of Reformist Discourse and Its Social Depletion: An Analysis of Failures and the Future of a Type of Political Activism

Mansour Ansari¹ , Mohammadreza Sharifi

1. Assistant Professor, Department of Political Thought in Islam, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran. m.ansari51@gmail.com

2. Independent Researcher, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.

sharifi@ri-khomeini.ac.ir

Article Info

Article type:
Research article

Received: November 30, 2025

Received in revised form:

December 14, 2025

Accepted: December 17, 2025

Published online: June 21, 2026

Keywords:

Reformism, Discourse, Laclau
and Mouffe, Restlessness,
Depletion, Political Activism.

Abstract

Reformism is one of the most significant and influential forms of political activism in the post-revolutionary era of Iran. For about two decades, it managed to become the most effective force in the political field of the Islamic Republic by leveraging its social and socio-cultural capital. However, since the mid-2010s, the discursive capacity and mobilizing potential of this discourse have drastically declined, making its transformations the focal point of this research. Drawing on several analytical components of Laclau and Mouffe's discourse theory, this article seeks to examine the internal reasons for the restlessness and discursive instability of reformism. Based on this theoretical and methodological framework, it is argued that the discursive restlessness of reformism mainly stems from theoretical weaknesses and inadequacies, as well as the lack of sustained and evolving theoretical production over time. Furthermore, utilizing these findings, the study attempts to outline the future prospects of this discourse and present foreseeable scenarios, taking into account generational shifts, gender dynamics, environmental challenges, and developments in the international system.

Cite this article: Ansari, M. & Sharifi, M. R. (2026). The Restlessness of Reformist Discourse and Its Social Depletion: An Analysis of Failures and the Future of a Type of Political Activism. *Revolution Studies*, 4 (7), 1-26.

<https://doi.org/10.22034/fademo.2025.551339.1171>



© The Author(s). Publisher: [Research Institute of Imam Khomeini and Islamic](#).

This is an open-access article distributed under the CC BY

(license <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی و تهی‌شدگی اجتماعی آن: واکاوی ناکامی‌ها و آینده‌یک‌گونه از کنشگری سیاسی

منصور انصاری^۱✉، محمدرضا شریفی^۲

۱. استادیار گروه اندیشه سیاسی در اسلام، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

ansari@ri-khomeini.ac.ir

۲. پژوهشگر آزاد، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

sharifi@ri-khomeini.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۹ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۹/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۹/۲۶ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۳/۳۱ کلیدواژه‌ها: اصلاح‌طلبی، گفتمان، لاکلائو و موف، بی‌قراری، تهی‌شدگی، کنشگری سیاسی.	گفتمان اصلاح‌طلبی یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین گونه‌های کنشگری سیاسی در دوران پس از انقلاب است که در حدود دو دهه توانست با بهره‌گیری از سرمایه اجتماعی و فرهنگی-سیاسی خود به مهم‌ترین نیروی مؤثر در میدان سیاسی جمهوری اسلامی تبدیل شود. با این حال، از میانه دهه نود به این سو، توان گفتمانی و ظرفیت بسیج‌گری این گفتمان به شدت کاهش یافته است و همین موضوع باعث شد تا تحولات آن به محور تحقیق تبدیل شود. در این مقاله، با استفاده از چند مؤلفه تحلیل گفتمان لاکلائو و موف، تلاش شده است دلایل بی‌قراری و عدم تثبیت گفتمانی اصلاح‌طلبی از درون بررسی شود. بر اساس این نظریه و روش، ادعا شده است که بی‌قراری گفتمانی اصلاح‌طلبی عمده‌تأ ناشی از ضعف و نارسایی نظری و عدم تداوم نظریه‌پردازی تحول‌یافته در طول زمان بوده است. علاوه بر این، با بهره‌گیری از این یافته‌ها، سعی شده است چشم‌انداز آینده این گفتمان و سناریوهای قابل پیش‌بینی آن بر اساس تحولات نسلی، جنسیتی، محیط زیستی و نظام بین‌الملل ارائه شود.

استناد: انصاری، منصور و شریفی، محمدرضا (۱۴۰۵). بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی و تهی‌شدگی اجتماعی آن: واکاوی ناکامی‌ها و آینده یک‌گونه از کنشگری سیاسی. *انقلاب پژوهی*، ۴(۷)، ۱-۲۶. <https://doi.org/10.22034/fademo.2025.551339.1171>



© نویسندگان.

ناشر: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

مقدمه

نزدیک به سه دهه از شکل‌گیری گفتمان اصلاح‌طلبی و جنبش برآمده از آن در میدان سیاسی جمهوری اسلامی می‌گذرد. در طول این دوران، اصلاح‌طلبان و نمایندگان آن تلاش کردند تفسیر دیگری از آرمان‌های انقلاب اسلامی ارائه دهند یا دست‌کم مدعی بودند که هدفشان بازگشت به آرمان‌هایی است که به دلایل ساختاری و مقتضیات زمانی، مانند جنگ عراق، به فراموشی سپرده شده بودند و زمان آن رسیده بود تا این وظایف و تکالیف معوق به سرانجام برسند (حجاریان، ۱۳۷۷، صص. ۳۰۸-۳۰۹؛ همچنین ر.ک. به: اخوان کاظمی، ۱۳۹۱، ص. ۸). جنبش انتخاباتی دوم خرداد ۱۳۷۶، هرچند نمود عینی تحولات ذهنی و اجتماعی‌ای بود که از مدت‌ها قبل شکل گرفته بود، خود زمینه لازم برای صورت‌بندی این گفتمان را فراهم کرد. در واقع، می‌توان گفت که صورت‌بندی دقیق این گفتمان پس از انتخابات دوم خرداد ممکن شد، هرچند زمینه‌های فکری آن پیش از آن فراهم آمده بود. به‌هرحال، گفتمان اصلاح‌طلبی پس از این دوره به نیروی سیاسی پیشرویی تبدیل شد. این گفتمان، هرچند محصول و فرآورده انقلاب اسلامی و نظام حاکم برآمده از آن بود، نه تنها میدان سیاسی جمهوری اسلامی را مشروط کرد، بلکه در بسیاری موارد در تقابل با جریان هژمونیک و غالب آن قرار گرفت یا دست‌کم رقبای صاحب قدرت چنین برداشتی داشتند. گفتمان اصلاح‌طلبی در طول نزدیک به دو دهه، یعنی از میانه دهه هفتاد تا میانه دهه نود، به نیرویی تعیین‌کننده و مؤثر تبدیل شد که به‌ویژه در بزنگاه‌های سیاسی، مانند انتخابات، تأثیر عظیم خود را اعمال می‌کرد. شور و حرکت‌های انتخاباتی در دهه‌های هشتاد و نود، جدانشدنی از این گفتمان و آرمان‌های آن بود. گفتمان اصلاح‌طلبی توانسته بود طبقات متوسط، جوانان، دانشجویان، زنان، هنرمندان و گروه‌های سیاسی طردشده را جذب کند و تقریباً در تمامی کنش‌های سیاسی انتخاباتی نقش مؤثری ایفا نماید. این گفتمان، با برخورداری از سرمایه فرهنگی گسترده، هرچند بخشی از ساخت قدرت سیاسی را تشکیل می‌داد، اما صدای ناصدایان یا نمایندگان گروه‌های اجتماعی جذب نشده یا حذف شده همچنان شنیده نمی‌شد. جوانان تحصیل کرده و زنان بخش عمده‌ای از مطالبات تاریخی و اجتماعی خود را در پیروزی این گفتمان می‌یافتند. قدرت و توان اجتماعی اصلاح‌طلبی، به‌مثابه گفتمان و نیروی جنبشی، محصول دو دسته توانمندی بود: نخست، از لحاظ

درون‌گفتمانی، این گفتمان توانسته بود ایده‌های تازه‌ای را در میدان سیاسی جمهوری اسلامی طرح کند؛ ایده‌هایی مانند توسعه سیاسی، آزادی، برابری، حقوق بشر، گفتگو، جامعه مدنی، دولت کوچک و... که برای بخش زیادی از طبقات متوسط، جوانان و دانشگاهیان جذابیت بالایی داشت. علاوه بر این، با ارائه تفسیرهای تازه از دین، توانسته بود نوعی دین مدنی یا صلح‌آمیز را ترویج کند. این توانش گفتمانی، توانش سیاسی و اجتماعی اصلاح‌طلبی را در میدان کنشگری افزایش داده بود. از لحاظ بیرون‌گفتمانی نیز، گفتمان اصلاح‌طلبی با جذب طبقه متوسط، جوانان و زنان توانسته بود پایگاه اجتماعی درخوری برای خود ایجاد کند که در بزنگاه‌های لازم فعالانه وارد کنشگری می‌شدند. پیوند توانش درون‌گفتمانی و بیرون‌گفتمانی، اصلاح‌طلبی را به یک گفتمان هژمونیک اجتماعی تبدیل کرده بود و این امکان را به آن داده بود تا در شرایط گشایش سیاسی، بخش انتخابی قدرت را در اختیار گیرد (ر.ک. به: پورزکی، ۱۳۹۹).

باین حال، در یک دهه گذشته، اقبال عمومی به گفتمان اصلاح‌طلبی و نمایندگان فکری و سیاسی آن رو به کاهش گذاشت؛ پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبی روزبه‌روز و سال‌به‌سال، همچون برف در برابر آفتاب تموز، ذوب شد و قدرت «تکرار می‌کنم» یکی از بانفوذترین شخصیت‌های آن، آن‌چنان که باید، کارآمد و راهگشا نبود. به‌راستی، این افول پایگاه اجتماعی گفتمان اصلاح‌طلبی در میدان سیاسی جمهوری اسلامی ناشی از چیست؟ احتمالاً اولین و ساده‌ترین پاسخ‌ها را گروه‌های رقیب ارائه کرده‌اند: گروه اصول‌گرایان، به‌ویژه بخش‌های رادیکال‌تر آن، همانند همیشه این افول را به ضدیت اصلاح‌طلبان با انقلاب و گرایش‌های غرب‌گرایانه آن‌ها نسبت داده‌اند. گروه‌های برانداز و مخالف جمهوری اسلامی نیز افول گفتمان اصلاح‌طلبی و رویگردانی عمومی را به نقش فریکارانه آن و نیز به عدم صداقت با مردم و به‌عنوان محملی برای جلوگیری از سقوط جمهوری اسلامی تفسیر کرده‌اند (خادمی، ۱۳۹۵). هر دو پاسخ مذکور به دلیل درک ناکافی از امر سیاسی به‌طورکلی و میدان سیاسی جمهوری اسلامی و پویایی‌های درونی آن به‌طور خاص، ناقص و ناکافی هستند. میدان سیاسی جمهوری اسلامی به‌هیچ‌وجه شبیه پازلی از پیش طراحی شده نیست که عاملی بیرونی آن را بچیند یا در زمان مقرر تغییرات دلخواه در آن ایجاد کند. سیاست در ایران، همانند امر سیاسی در هر جای دیگر، محصول کنش و

واکنش نیروهای سیاسی رقیب، مردم، ایدئولوژی، رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی و عوامل دیگر است. گفتمان اصلاح‌طلبی، همان‌طور که در ادامه اشاره خواهیم کرد، نتیجه تحولات ساختاری و اندیشه‌ای خاصی بود که مدت‌ها پیش از آن در سطوح روشنفکری، اجتماعی و فرهنگی رخ داده بود.

در این مقاله تلاش شده است پاسخی درخور به افول اجتماعی گفتمان اصلاح‌طلبی در میدان سیاسی ایران - چه در داخل و چه در خارج از آن - ارائه شود. فرضیه اساسی ما بر این است که اگرچه کارشکنی‌های رقبای سیاسی نقش مهمی در زمین‌گیر شدن اصلاحات ایفا کرده است، اما بیش از آن، سرکشی و بی‌قراری خود این گفتمان باعث شد که به‌مرور زمان نتواند به مطالبات و خواست‌های پایگاه اجتماعی خود پاسخ دهد. در واقع، پیوند تاریخی میان مدعیات یا اصول گفتمانی اصلاح‌طلبی - به‌ویژه در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و سال ۱۳۸۸ - با پایگاه اجتماعی شامل طبقه متوسط، جوانان و زنان، در دهه گذشته رو به سستی گذاشت و نتوانست تکرار شود. به نظر ما، این ناکامی تا حد زیادی ریشه در بی‌قراری این گفتمان دارد و دلایل آن را باید در بحران اندیشگی آن جستجو کرد. آینده این گفتمان تا حد زیادی به درک شرایط متحول اجتماعی، یافتن زبان سیاسی جدید و بازآفرینی تخیل سیاسی بسیج‌گر بستگی دارد.

۱. پیشینه تحقیق

در خصوص گفتمان اصلاح‌طلبی مقالات و کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمده است که در اینجا امکان بررسی همه آن‌ها وجود ندارد و از آنجا که این مقاله عمدتاً بر بعد آسیب‌شناسی تأکید دارد فقط روی منابعی تأکید می‌شود که از دیدگاه آسیب‌شناسانه نوشته شده‌اند. بهرام اخوان کاظمی در دو مقاله خود با عنوان‌های «نقد و تحلیل علل ظهور و افول گفتمان اصلاح‌طلبی» (۱۳۹۱) و «آسیب‌شناسی گفتمان اصلاح‌طلبی» (۱۳۸۸)، تلاش کرده است گفتمان اصلاح‌طلبی را از منظر تحول مفهومی، فهم رایج از اصلاح‌طلبی و نیز زمینه‌های سیاسی بررسی کند. این دو مقاله عمدتاً با رویکردی انتقادی و از زاویه پایگاه اصول‌گرایی نگاشته شده و گفتمان اصلاح‌طلبی را از بیرون مورد تحلیل قرار داده‌اند. منطق این آسیب‌شناسی با روشی که در این مقاله به کار گرفته‌ایم، کاملاً متفاوت است.

مهدی جمشیدی نیز در مقاله خود با عنوان «تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات: علل ریزش بدنه اجتماعی اصلاح‌طلبی سکولار» (۱۳۹۳) با رویکرد جانب‌دارانه تلاش کرده است تا نشان دهد که مشکل اصلی گفتمان اصلاح‌طلبی تمایل آن به سکولاریسم است و به خاطر دور شدن از وجه اسلامیت از گفتمان سیاسی انقلاب اسلامی دور شده است. این مقاله نیز از حیث رویکرد و روش کاملاً متفاوت با مقاله حاضر است. مجتبی مقصودی و اهورا راهبر در مقاله خود با عنوان «نگرش انتقادی از درون به اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران؛ درس‌هایی برای مصالحه» (۱۳۹۴)، مهم‌ترین نقطه ضعف گفتمان اصلاح‌طلبی را در ناتوانی آن در مصالحه با سایر نخبگان می‌دانند. بر اساس چهارچوب نظری این مقاله، ناتوانی در مصالحه و به کارگیری مهارت برای ائتلاف با مخالفان، همراه با عدم حفظ خط‌مشی میانه‌روی از سوی اصلاح‌طلبان، سبب شکست فرایند تغییرات دموکراتیک، واکنش شدید مخالفان و بسته‌تر شدن بیش‌ازپیش فضای سیاسی و اجتماعی در ایران شد. از لحاظ رویکرد، روش و تمرکز بر عوامل زمینه‌ای، این مقاله با رویکرد و روش مقاله ما متفاوت است.

۲. نظریه و روش

نظریه گفتمان لا کلاو و موف در درون خود نوعی روش‌شناسی نیز هست و این دو را نمی‌توان از هم جدا کرد. در نظریه گفتمان سیاست فقط عرصه رقابت بر سر منابع یا منافع نیست بلکه منازعه بر سر معناست (Laclau and Mouffe, 1985, pp. 112-115). البته گفتمان نیز فقط مجموعه‌ای از نشانه‌ها و معانی نیست بلکه شبکه‌ای از روابط اجتماعی و سیاسی است که از طریق آن‌ها معنا تثبیت و بازتولید می‌شود. گفتمان‌ها واقعیت اجتماعی را بازنمایی می‌کنند و در عین حال آن را تولید می‌کنند (Laclau and Mouffe, 1985, p. 105). به این معنا، گفتمان یک نظام اجتماعی - سیاسی معناست. معنا هیچ‌گاه ثابت نیست و همواره در میدان مبارزه شکل می‌گیرد. سیاست و هژمونی تلاش برای تثبیت معنا در دل گفتمان‌هاست. تحلیل گفتمان از این منظر امکان بررسی بحران‌ها، فروپاشی‌ها و بازسازی‌های سیاسی و اجتماعی را فراهم می‌کند. هر گفتمان تلاش می‌کند تا خود را تثبیت کند. این تثبیت گفتمانی از طریق مکانیسمی صورت می‌گیرد که لا کلاو و موف آن را مفصل‌بندی

می‌نامند. دال‌های مختلف به یکدیگر متصل می‌شوند و از طریق ایجاد زنجیره هم‌ارزی معنایشان تثبیت می‌شود. در این زنجیره هم‌ارزی دال‌ها یا مطالبات اجتماعی پراکنده و متنوع حول یک دال تهی متحد می‌شوند و هژمونی موقت در گفتمان ایجاد می‌کنند (Laclau and Mouffe, 1985, p. 117). همه این دال‌ها به واسطه دال مرکزی گرد هم نظم و سامان می‌یابند. دال مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشانه‌ها به حالت انجماد درآمده و در واقع تثبیت شده است. دال‌های شناور برخلاف دال مرکزی نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند تا معنای خودشان را به آن‌ها بدهند. هنگامی که یک گفتمان بتواند با اتکای به دال مرکزی خود، مدلول‌های موردنظرش را به دال‌های گفتمانی خود نزدیک کند یا به عبارت دیگر نظام معنایی مطلوب خویش را در ذهنیت جمعی - هرچند موقت - تثبیت کند و رضایت عمومی را جلب کند آن گفتمان هژمونیک شده است (سلطانی، ۱۳۸۳، ص. ۱۵۹)؛ اما در صورتی که گفتمان رقیب بتواند به کمک سازوکارهای مختلف این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند و ساختارهای معنایی شکل گرفته در ذهنیت جمعی مردم را به هم بریزد، گفتمان این هژمونی را از دست می‌دهد. از این رو، موفقیت گروه‌ها و گفتمان‌های سیاسی تا حد زیادی به توانایی آن‌ها در تولید معنا وابسته است. هژمونی زمانی حاصل می‌شود که یک دال مشخص به مدلول خود نزدیک‌تر شود و اجماع بر سر معنای آن شکل گیرد (سلطانی، ۱۳۸۳، ص. ۱۶۰). در واقع، هدف نهایی تثبیت گفتمانی است؛ به این معنا که دال‌های شناور در کنار دال مرکزی به معنای ثابتی دست یابند که با کلیت گفتمان و مفصل‌بندی آن سازگار است؛ اما این تثبیت همواره در معرض خطر قرار دارد و معانی هرگز به طول کامل تثبیت نمی‌شوند. گفتمان‌های رقیب همواره این امکان را دارند تا از طریق غیریت‌سازی معنای نهایی یک دال را از آن خود کنند.

مفهوم مهم دیگری که در اینجا لا‌کلائو و موف از آن بهره می‌برند، مفهوم بی‌قراری^۱ است؛ بی‌قراری نتیجه افول معانی پذیرفته شده نشانه‌ها در گفتمان هژمون شده است. مفهوم بی‌قراری اشاره به بحران‌ها و حوادثی دارد که هژمونی گفتمان را به چالش می‌کشد. اینکه

هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طول کامل تثبیت شود و سلطه خود را برای همیشه نگه دارد، اساس نظریه گفتمان است. بی‌قراری، «نشان‌دهنده تغییر احتمالی در حال وقوع است، اما تغییری که هیچ کس نمی‌تواند مقصد آن را پیش‌بینی کند» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص. ۹۴). ساختار بی‌قرار نمی‌تواند اصول مشخصی را برای تغییر خودش پیش‌بینی کند. بی‌قراری نشانه وجود تکثر در جامعه است و اینکه گفتمان هژمون نتوانسته در تفسیر واقعیت و جذب نیروهای اجتماعی موفق باشد و معنای مورد نظر خود را به‌عنوان تنها معنای موجود به مدت طولانی‌تری برای نیروهای اجتماعی تثبیت کند.

همچنانکه اشاره کردیم، هرچند در یک‌زمان یک گفتمان هژمون وجود دارد، اما همواره گفتمان‌های رقیب دیگری هم وجود دارند. گفتمان‌ها همیشه در حال رقابت برای تثبیت معنای خویش و استیلای آن بر سایر معانی به‌وسیله ساختارشکنی و حاشیه‌رانی معانی هستند. گفتمان‌های رقیب بیش از هر چیزی می‌کوشند تا از دال مرکزی رقیب خود شالوده شکنی کنند. این کار معمولاً با جداسازی مدلول از دال خود و در صورت امکان انتساب مدلول دیگری به دال موردنظر صورت می‌گیرد. یک گفتمان فقط وقتی هژمون می‌شود که بتواند از این بی‌قراری بگریزد و دست کم به‌طور موقت چنان نسبتی بین دال مرکزی و دال‌های سیال برقرار کند. روش گفتمانی لا‌کلاو و موف، در سطح معرفت‌شناختی، مرز میان ساختار و کنش را از میان برمی‌دارد. ساختارها خود محصول تثبیت‌های موقتی دال‌ها هستند و کنشگران نیز درون همان ساختارهای گفتمانی شکل می‌گیرند. سوژه، در این چشم‌انداز، موجودی گسسته و همواره در معرض بی‌قراری است. به تعبیر لا‌کلاو، سوژه همان لحظه‌ای است که بی‌قراری را در درون خود تجربه می‌کند، لحظه‌ای که تداوم معنا ازهم گسیخته می‌شود و کنش ممکن می‌گردد (Laclau, 1990, p. 43). ازاین‌رو، بی‌قراری نه تنها تهدیدی برای نظم بلکه شرط امکان فاعلیت است. در سطح سیاسی، روش گفتمانی به ما می‌آموزد که هیچ نظام معنایی یا اجتماعی‌ای طبیعی نیست؛ بنابراین هر نظامی را می‌توان به چالش کشید. دموکراسی، در این معنا، شکل نهادی پذیرش بی‌قراری است؛ نظامی که می‌داند معنا هرگز نهایی نیست و همواره باید بازتعریف شود. موف در کتاب پارادوکس دموکراتیک می‌نویسد: دموکراسی رادیکال به معنای پذیرفتن منازعه، بی‌قراری و ناتمامی به‌عنوان شرایط ضروری سیاست است (Mouffe, 2000, p. 104). بدین‌سان، روش گفتمانی نه

صرفاً یک رویکرد تحلیلی، بلکه روشی انتقادی و رهایی‌بخش است که به سیاست امکان می‌دهد خود را از قید ذات‌گرایی و قطعیت رها سازد. در نهایت، می‌توان گفت گفتمان به‌مثابه روش در نظریه لاکلائو و موف، نگاهی است به جامعه به‌عنوان نظامی موقت، گسسته و بی‌قرار. بی‌قراری، نقطه آغاز تحلیل است و هژمونی، تلاشی موقتی برای پاسخ دادن به آن. تحلیل‌گر گفتمان در این چهارچوب، کاوشگری است که مسیرهای لغزش معنا را دنبال می‌کند و نشان می‌دهد چگونه از دل بی‌قراری، معناهای تازه و امکان‌های نوین سیاسی سر برمی‌آورند. در این معنا، نظریه گفتمان نه تنها روشی برای تحلیل زبان، بلکه افقی برای اندیشیدن به خود سیاست است: سیاست به‌مثابه کوشش بی‌پایان انسان برای معنا دادن به جهانی که ذاتاً بی‌قرار و ناتمام است.

۳. گفتمان اصلاح‌طلبی

همچنانکه اشاره کردیم، گفتمان اصلاح‌طلبی خودش محصول بی‌قراری و دال‌های تهی و شناور گفتمان انقلاب اسلامی بود. با شکل‌گیری جمهوری اسلامی ایران و رخدادهای بعد از آن از جمله جنگ‌های مسلحانه گروه‌های چپ و نیز تجاوز نظامی عراق به کشور، گفتمان انقلاب اسلامی که در وضعیت بسیج نیروهای سیاسی قرار گرفته بود عمدتاً در حول دال مرکزی ولایت‌فقیه و رهبری کاریزماتیک امام خمینی سامان یافت و از این رو دال‌هایی مانند فقه و روحانیت و جنگ و شهادت و مبارزه با استعمار و استکبار برجسته شدند (مکرمی پور و دیگران، ۱۴۰۱، صص. ۴۷-۴۶). در دهه اول بعد از انقلاب، دال‌هایی مانند مردم، قانون، آزادی و توسعه... به شکل دال‌های تهی و شناور بی‌قرار و معلق ماندند.

جریان اصلاح‌طلبی در رقابت با گفتمان هژمونیک حاکم، تلاش کرد تا مفصل‌بندی تازه‌ای از گفتمان انقلاب اسلامی ارائه کند. جدای از زمینه‌های اجتماعی و سیاسی شکل‌گیری این جریان (ر.ک. به: سلطانی، ۱۳۹۴)، گفتمان اصلاح‌طلبی به لحاظ نظری وام‌دار جریان نواندیشی دینی بود که از میانه دهه ۱۳۶۰ به این سو از طریق حلقه مشهور به کیان رشد و رونقی یافته بود (امیری، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۲). نواندیشان دینی با تفسیر تازه از دین تلاش کردند تا ضمن نقد استبداد دینی و پذیرش پلورالیسم معرفتی و ارزشی از حقوق بشر

و اسلام مدنی - در تقابل با اسلام سیاسی - دفاع کنند (در خصوص حلقه کیان ر.ک. به: درخشه و خزعلی، ۱۳۹۹).

ادعای اصلی گفتمان اصلاح‌طلبی این بود که گفتمان انقلاب اسلامی صرفاً ولایت‌فقیه یا حکومت اسلامی نبود و دال‌های مهم دیگری مانند مردم، آزادی، برابری، قانون، جامعه مدنی و ... را شامل می‌شد. در واقع، متفکران اصلاح‌طلب به‌زعم خودشان دال‌هایی غیر از گفتمان انقلاب نداشتند. سعید حجاریان یکی از چهره‌های پرنفوذ این گفتمان به‌صراحت گفته است:

به نظر می‌رسد که مسئله جامعه مدنی در جهت تکمیل وظایف و تکالیف معوق در جریان انقلاب اسلامی طرح شده است. به‌هرحال، انقلاب اسلامی با قبول آزادی و مردم‌سالاری و میزان بودن رأی ملت، شعارها و اهدافی را مطرح کرد که می‌بایست تا نهایت منطقی‌شان پیش می‌رفتند، ولی به دلایلی، پاره‌ای از آن‌ها معوق ماند. انتخابات دوم خرداد و نحوه ورود مردم به صحنه و شکل انتقال قدرت، همه مبین آن است که در مقطع کنونی، آن مطالبات و تکالیف معوقه به‌نوعی در شرف ادا شدن است ... ما در جریان انقلاب، حضور توده‌ای مردم را در صحنه‌های مختلف جنگ و انتخابات دیده بودیم و اما نیمه دیگر را که در رقابت و تکرر و تنوع سیاسی است، تجربه نکرده بودیم و نیاموخته بودیم که چگونه زیر یک سقف سیاسی با هم رقابت کنیم. این نیمه در دوم خرداد به دست آمد که اگر به دست نمی‌آمد، معلوم نبود که آن مشارکت را هم می‌شد حفظ کرد؛ یعنی چه‌بسا به بازگشت به نقطه اولیه و نقطه سر خط ختم می‌شد (حجاریان، ۱۳۷۷، صص. ۳۰۹-۳۰۸).

دال مرکزی

دال مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبی حول ایده مردم و مردم‌سالاری دینی شکل گرفت. سید محمد خاتمی، به‌عنوان یکی از چهره‌های فکری و سیاسی برجسته این گفتمان، دوگانه «حکومت بر مردم» یا «حکومت برای مردم» را مطرح کرد و معتقد بود که هدف نهایی گفتمان انقلاب اسلامی از همان آغاز، دفاع از حکومت برای مردم بوده است. در واقع، اصلاح‌طلبی حرکتی به‌سوی تحقق چنین نظام سیاسی بود. به نظر وی:

حکومت برای مردم یعنی مردم حق دارند؛ یعنی حکومت در برابر مردم مکلف است؛ یعنی مردم در مشروعیت آن حکومت نقش دارند. این نوع بینش با حکومت دموکراتیک تطبیق دارد. در اسلام همچنین بینشی وجود دارد و قانون اساسی ما هم مؤید همین بینش است؛ یعنی مردم در تحقق حکومت نقش دارند؛ یعنی رأی مردم تعیین کننده است؛ یعنی حتی اگر این رأی به رهبری هم تعلق نگیرد، آن رهبر در جامعه نافذالکلمه نیست (خاتمی، ۱۳۸۰، صص. ۱۸-۱۷).

زنجیره هم‌ارز

گفتمان اصلاح طلبی با استفاده از دال مرکزی مردم سالاری تلاش کرد دال‌های تهی و شناور دیگر را به شکل یک زنجیره هم‌ارز کنار هم قرار دهد. دال‌هایی مانند قانون‌گرایی، مشارکت سیاسی، جامعه مدنی، آزادی‌های مدنی و سیاسی مانند آزادی مطبوعات و سیاست تنش‌زدایی و دیپلماسی فعالانه با مفصل‌بندی تازه‌ای و با دال مرکزی مردم و مردم سالاری به هم پیوند خوردند (در این خصوص ر.ک. به: بشیریه، ۱۳۸۲، صص. ۱۸۸-۱۸۷). مهم‌ترین گرانیگاه این مفصل‌بندی بازسازی رابطه تازه میان دو دال ولایت فقیه و قانون بود. برخلاف گفتمان‌های رقیب که ولایت فقیه را فراقانون تلقی می‌کردند (ر.ک. به: نادری قمی، ۱۳۸۲). خاتمی با اشاره به قانون اساسی که حاکم مطلق بر انسان و جهان را خدا می‌داند و خداست که انسان را بر سرنوشت اجتماعی خود حاکم کرده است، تأکید کرد:

هیچ کس حق ندارد این حق را از ملت بگیرد. اگر دنیا می‌گوید حق حاکمیت بر سرنوشت مردم یک حق طبیعی است، ما می‌گوییم نه تنها طبیعی است، بلکه حق الهی است و خدا ما را بر سرنوشت خود حاکم گردانیده است یعنی حکومت برای ماست و اراده ماست که حکومت را تعیین می‌کند؛ حکومت برآمده از مردم و در مقابل مردم مسئول است و ارباب مردم نیست (خاتمی، ۱۳۹۳/۳/۲۶).

در گفتمان اصلاح طلبی، روی دیگر قانون‌گرایی، آزادی است. از این رو، در زنجیره هم‌ارز تلاش می‌شود تا بر مبنای دال رقیب اقتدارگرایی از آزادی دفاع شود. به نظر سید محمد خاتمی:

دو گروه سعادت جامعه را به خطر می‌اندازند: مخالفان آزادی و مخالفان دین. نکته جالب اینکه نظریه‌پردازان هر دو گروه به یک نتیجه واحد رسیده‌اند: دین و آزادی با هم ناسازگارند. البته یک گروه می‌گوید که به نفع آزادی باید دین را از صحنه خارج کرد و گروه دیگر می‌گوید به نفع دین باید آزادی را سرکوب کرد. یک گروه دین را مانع رشد آزادانه انسان می‌خواند و گروه دیگر آزادی را مساوی با ولنگاری اخلاقی و درهم‌ریختگی ارزش‌ها قلمداد می‌کند. در این بحث، هر دو گروه فعلاً یا اثباتاً به لیبرالیسم نظر دارند (خاتمی، ۱۳۷۹، ص. ۱۱۹).

این برداشت از آزادی با دال تهی دیگری، یعنی اصل برابری پیوند می‌خورد. مفهوم توسعه سیاسی و جامعه مدنی دال‌های مهم دیگری هستند که این زنجیره هم‌ارزی را در مفصل‌بندی تازه به هم پیوند می‌زنند (ر.ک. به: آقاجری و دیگران، ۱۴۰۱). همچنانکه اشاره کردیم، مقدمه اصلی ایده پردازان گفتمان اصلاح‌طلبی این است که در دهه نخست بعد از انقلاب به دلایل سیاسی امکان تحقق دال‌های تهی مانند مردم‌سالاری، قانون‌گرایی، آزادی و برابری میسر نشد و اکنون با فراهم شدن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی باید مسیر اصلی انقلاب دنبال شود. برخلاف گفتمان محافظه‌گرایی رقیب که معتقد بود مسئله اصلی اقتصادی و رفع مشکلات و معضلات اقتصادی است و توسعه سیاسی در اولویت‌های بعدی قرار دارد، ایده‌پردازان گفتمان اصلاح‌طلبی بر این نکته پافشاری می‌کردند که بدون توسعه سیاسی حتی توسعه اقتصادی ممکن نمی‌شود. مفهوم توسعه سیاسی در این گفتمان به‌طور خاص خود را در مفهوم جامعه مدنی بروز می‌دهد. به نظر سید محمد خاتمی: «جامعه مدنی به معنای فضای آزاد مشارکت مردم است، فضایی که شهروندان بتوانند آزادانه افکار خود را بیان کنند و در فرایند تصمیم‌گیری‌های مشارکت داشته باشند» (خاتمی، ۱۳۷۹، ص. ۸۷). جامعه مدنی به مثابه زیربنای مردم‌سالاری دینی این امکان را می‌دهد تا نهادهای مدنی مستقل از دولت نقش اساسی داشته باشند و درعین حال قدرت سیاسی را تحت نظارت بگیرند.

۴. بی‌قراری اصلاح‌طلبی

سرگذشت گفتمان اصلاح‌طلبی همانند گفتمان انقلاب اسلامی است؛ اصلاح‌طلبی از دل بی‌قراری‌های گفتمانی گفتمان انقلاب اسلامی سر برآورد، اما به نظر می‌رسد جز دوره‌ای کوتاه، عمدتاً به دلایل اجتماعی و سیاسی، نتوانست چنانکه باید دال‌های خود را تثبیت کند و از دل مفصل‌بندی تازه خود گفتمانی هژمونیک بسازد. در ادامه تلاش می‌کنیم تا به سرگذشت این گفتمان و دلایل این بی‌قراری را بررسی کنیم.

۴-۱. فرار از بی‌قراری

واقعیت این است که گفتمان اصلاح‌طلبی هرگز نتوانست به لحاظ نظری مفصل‌بندی محکم و استواری از خود ارائه کند. این گفتمان همانند گفتمان‌های دورگه‌ای که تلاش می‌کردند تا پیوندی بین سنت و مدرنیته برقرار کنند تلاش کرد تا با استفاده از دال‌های تهی گفتمان انقلاب اسلامی به‌نوعی تثبیت معنایی موقت دست یابد. برخلاف نگرش سنت‌گرایان به مدرنیته (در این خصوص ر.ک. به: انصاری، ۱۳۷۸) که معتقد بود از لحاظ هستی‌شناسی نمی‌توان میان دو هستی‌شناسی متفاوت پیوند برقرار کرد، گفتمان اصلاح‌طلبی با بازتعریف دال‌های تهی - عمدتاً مدرن - تلاش کرد تا بر بی‌قراری گفتمانی خویش فائق آید. یکی از مهم‌ترین این تلاش‌ها را در بحث پر دامنه و گسترده درباره مردم‌سالاری دینی می‌توان یافت (ر.ک. به: پور فرد، ۱۳۸۸؛ میراحمدی، ۱۳۸۸؛ موسویان، ۱۳۹۵). نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب در مفصل‌بندی مردم‌سالاری دینی مورد نقد دو گروه قرار گرفتند؛ نخست، گروهی که امکان ترکیب‌سازی دموکراسی و دین را ذاتاً و اساساً ناممکن می‌داند (ر.ک. به: حائری یزدی، ۱۹۹۵؛ کدیور، ۱۳۷۸؛ Tibi, 2008)؛ دوم، گروه‌های اصول‌گرا و قائل به حکومت اسلامی که ترکیب دین با دموکراسی را نشدنی می‌پندارند (نادری قمی، ۱۳۸۳). با این همه، گفتمان اصلاح‌طلبی با یک نوآوری نظری توانست از ایده مردم‌سالاری دینی دفاع کند و مفصل‌بندی خود را تثبیت کند و برخلاف گفتمان رقیب توانست نوعی اتصال گفتمانی با جامعه برقرار کند و به‌ویژه طبقات متوسط و همچنین دانشجویان، جوانان و زنان از آن استقبال کردند (Khaloghi Damghani, 2008). ناهمگونی نیروهای اجتماعی که حول اصلاحات گرد آمدند تا حدودی ناشی از آن بود که معنای دقیق آن هنوز به‌طور کامل ساخته نشده بود.

۲-۴. بی‌قرار شدن

گفتمان اصلاح‌طلبی بعد از کسب قدرت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ در وضعیت بغرنج و پیچیده‌ای قرار گرفت. از یک سو به‌عنوان بخشی از ساختار قدرت باید سیاست‌های کلان نظام را اجرا می‌کرد و از سوی دیگر تحت فشار نمایندگی گروه‌های اجتماعی قرار داشت که به‌مثابه حاملان آن عمل کرده بودند. این دوگانگی باعث شد تا به‌مرور زمان در خصوص ماهیت این گفتمان میان اندیشه‌ورزان و صاحب‌منصبان آن اختلافات نظری پدید آید که در نهایت خود را در نحوه سیاست‌ورزی آن‌ها نشان داد:

اجماع اصلاح‌طلبان، ناشی از ضرورت تاریخی مخالفت با نامزد رقیب بود که پیروزی خود را حتمی می‌پنداشت. آنان می‌خواستند با تجمع آرای پراکنده مخالفان و ایجاد یک جبهه گسترده در برابر محافظه‌کاران، صدای نوگرایان دینی و اصلاح‌طلبان را به گوش جامعه برسانند و بر اساس میزان آرای کسب شده سیاست‌ورزی نمایند و جامعه‌ای کثرت‌گرا و چندصدایی بنا نهند؛ اما مبانی نظری منسجم و راهبرد و برنامه‌ریزی مشخص برای این همگرایی با ائتلاف سیاسی طراحی نشده بود. اجماع نانوشته در پیرامون حمایت از خاتمی حاصل شد و هنگامی که شاهد پیروزی ناباورانه به آغوش کشیده شد، اختلاف‌نظرها شروع شد. این اختلافات در پیرامون بانی فکری و عقیدتی گوناگون، روش‌ها و رویه‌های سیاسی و اجرایی متفاوت اصلاح‌طلبان و تفسیر و تعبیرهای موسع یا مضیق و تفسیر مردم سالارانه یا سنتی از اصول قانون اساسی، منابع مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی، جایگاه ولایت فقیه و حوزه اختیارات آن، حاکمیت دوگانه، انتخابات و نظارت استصوابی شورای نگهبان، جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت و نهادهای انتصابی چون شورای انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام و بالاخره شیوه تقسیم قدرت و بهره‌گیری از منافع سیاسی ناشی از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، مجلس ششم و شورای شهر شکل گرفت. فرایند تحولات جامعه‌شناختی و تغییر روابط قدرت و موازنه قوا نیز به‌گونه‌ای بود که به اختلافات دامن زد (خلجی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۰).

یک نمونه از این بی‌قراری‌ها مفهوم جامعه مدنی است؛ واقعیت این است که جامعه مدنی به هر معنایی که به کار برده شود، مفهومی است که ریشه در تحولات سیاسی و اجتماعی جوامع غربی دارد و البته در خود همین جوامع برداشت‌های متفاوتی از آن شده است. در گفتمان اصلاح‌طلبی، جامعه مدنی به دال مهمی در زنجیره هم‌ارزی تبدیل شد، اما از لحاظ نظری گرفتار همان مشکلاتی شد که مفهوم سنت و مدرنیته بدان مبتلا شده بود. سید محمد خاتمی در توصیف جامعه مدنی معتقد است:

... جامعه مدنی که ما خواستار استقرار و تکامل آن در درون کشور خود هستیم و آن را به سایر کشورهای اسلامی نیز توصیه می‌کنیم، به‌طور ریشه‌ای و اساسی با جامعه مدنی که از تفکرات فلسفی یونان و تجربیات سیاسی روم سرچشمه می‌گیرد و با گذر از قرون وسطی به دنیا متجدد هویت و جهت ویژه خود را یافته است، اختلاف ماهوی دارد... جامعه مدنی مورد نظر ما از حیث تاریخ و مبانی نظری ریشه در مدینه النبی دارد (خاتمی، ۱۳۷۶).

تلقی جامعه مدنی نه تنها بخش روشنفکری جامعه ایران را راضی نکرد بلکه حتی به مذاق تفسیرهای ارتدکس‌تر و اصول‌گرایانه‌تر هم خوش نیامد: «تباین ماهوی جامعه مدنی با «مدینه النبی» در گفتار خاتمی به وصلتی ناهمگون انجامید، تا بدین ترتیب ناهمخوانی فرهنگی اندیشه و رویکرد وی، با مبانی دینی، پوششی ظاهری بیابد» (گروه تحقیق مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، ۱۴۰۲، ص. ۱۴۴).

۳-۴. ناپویایی گفتمانی

گفتمان باهوش گفتمانی است که تلاش می‌کند تا از بیشترین تعداد دال‌های تهی بهره ببرد. گفتمان اصلاح‌طلبی در دهه هفتاد به‌خوبی توانست دال‌های تهی شده زیادی را به تصاحب خود درآورد، اما همچنانکه اشاره کردیم، به‌مرور زمان نه تنها توانست از مفصل‌بندی خود به‌خوبی صیانت و آن را تبیین نماید بلکه دال‌های تهی دیگری را به حریف واگذارد. یکی از این دال‌های تهی عدالت بود (خلجی، ۱۳۸۸، صص. ۲۹۴-۲۹۳)؛ اصلاح‌طلبان در تبیین اصلاح‌طلبی عمدتاً روی توسعه سیاسی تمرکز کردند و هرچند دولت اصلاح‌طلب سید محمد خاتمی به اذعان آمار و ارقام یکی از بهترین عملکردهای اقتصادی دولت‌های بعد از

انقلاب را داشت (ر.ک. به: نیلی، ۱۳۹۰)؛ اما در نظریه از جذب دال تهی مهمی مانند عدالت غفلت ورزیدند. از این رو، درست در میانه دهه هشتاد این دال تهی به مهم‌ترین دال گروه رقیب تبدیل شد و گفتمان اصول‌گرایی با تأکید بر عدالت توانست قدرت را پس بگیرد. دال عدالت برای اصلاح‌طلبی به یک دال مزاحم تبدیل شد که نه می‌توانست آن را جذب کند و نه می‌توانست آن را حذف کند. در فقدان اندیشه ورزی بعد از کسب قدرت رقبای سیاسی و گفتمانی توانستند از این دال حداکثر استفاده را بکنند.

۴-۴. بحران نمایندگی و تهی‌شدگی اجتماعی

نقطه اصلی قوت گفتمان اصلاح‌طلبی را باید در پایگاه اجتماعی گسترده آن جستجو کرد. این گفتمان تقریباً نزدیک به دو دهه توانست توجه بخش عمده‌ای از جامعه ایران را به خود جلب کند و طبقه متوسط شهری، تحصیل‌کردگان، روشنفکران و بعضاً طبقات فرودست از آن حمایت کردند. این گروه‌های اجتماعی صرف‌نظر از نقصان‌های نظری که در گفتمان اصلاح‌طلبی وجود داشت، بر این باور بودند که خواست‌های آن‌ها را دنبال می‌کند. برخلاف این گفته که رأی مردم در انتخابات ۱۳۷۶، انتخابات ۱۳۸۸ یا انتخابات ۱۳۹۲ رأی سلبی بود و هدف عمومی این بود که رقیب افراطی پیروز نشود، حامیان اصلاح‌طلبی به گفتمان اصلاحات چشم داشتند و امیدوار بودند که این گفتمان بتواند بخشی از مطالبات آن‌ها را محقق کند.

با این همه، گفتمان اصلاح‌طلبی و دولت‌های برآمده از آن نتوانستند تجربه زیسته نیروهای اجتماعی حامی‌اش را بازنمایی کنند. امید و تلاش اصلاح‌طلبان برای گسترش آزادی‌های مدنی و سیاسی در طول نزدیک به دو دهه آن‌چنان‌که باید پیش رفت و مقاومت شدید هسته سخت قدرت مواجه گردید و در طول زمان حتی آزادی‌های نیم‌بند قبلی هم محدودتر شد. فضای نسبتاً آزاد رسانه‌ها و مطبوعات در دهه هفتاد در طول دو دهه بعد به مراتب وخیم‌تر شد. علاوه بر این‌ها، نابرابری ساختاری رو به گسترش گذاشت، ناکارآمدی نهادی افزایش یافت، بحران‌های اقتصادی به‌ویژه با گسترش تحریم‌ها رو به فزونی گذاشت و طبقه متوسط مخصوصاً از دهه نود به این سو، از جنبه‌های مختلف تحت فشار قرار گرفت. همه این موارد باعث بی‌تفاوتی مردم نسبت

به گفتمان اصلاح طلبی شد و مردم از فعالیت و کنشگری سیاسی به نوعی انفعال و عدم کنشگری سیاسی روی آوردند. به تعبیر یکی از جامعه شناسان، «طبقه متوسط در دهه نود، به جای کنشگری سیاسی، به سمت استراتژی‌های زیست فردی و بقا حرکت کرد» (فاضلی، ۱۴۰۳، ص. ۲۱۵). ازاین رو، زنجیره هم ارزی که گفتمان اصلاح طلبی توانسته بود- هرچند به زحمت- ایجاد کند، در دهه نود به این سو از هم گسست؛ اصلاح طلبان دیگر نماینده بخش‌های وسیعی از جامعه نیستند. طبقه متوسط سرخورده در خود فرورفت و در بزنگاه‌های سیاسی مهمی مانند انتخابات (به ویژه انتخابات سال ۱۴۰۳) نارضایتی عمیق خود را بروز داد. گفتمان اصلاح طلبی که زمانی مهم ترین نیروی بسیج گر بود توان بسیج گری خودش را از دست داد.

۵-۴. ناتوانی در خلق دال‌های جدید

گفتمان باهوش گفتمانی است که بتواند مقتضیات زمان و مکان را درک کرده و هم زمان با تحولات ساختاری اجتماعی مانند تغییرات نسلی، هویتی، جنسیتی... خود را سازگار کند و بتواند برحسب این تحولات یا تفسیر تازه‌ای از دال‌های قدیمی ارائه کند (مانند آزادی‌های اجتماعی) یا دال‌های تازه‌ای خلق کند. واقعیت این است که جامعه ایران از دهه نود به این سو دستخوش تغییراتی ژرفی شده است و نسل‌های جدید پا به میدان گذاشته‌اند که تلاش می‌کنند تا نمایندگی سیاسی خود را داشته باشند: حضور پررنگ نسل مشهور به نسل زد (Z)، کنشگران فضای دیجیتال، فعالان فمینیستی، زیست محیط گرایان، جنبش‌های هویتی پراکنده، گروه‌های تازه حاشیه نشین و فرودستان... گفتمان اصلاح طلبی با درک روشنی از این تحولات می‌توانست دال‌های تازه‌ای را خلق کند. دال‌هایی مانند نابرابری دیجیتال، مطالبات نسل زد، آزادی‌های مدنی گسترده‌تر، رفع انحصار، شفافیت اقتصادی، شفافیت ساختاری، بهبود وضعیت زیست محیطی، دفاع از حقوق اولیه زنان... امکانات گشوده‌ای بودند که امکان احیای گفتمان اصلاح طلبی را بیش از پیش فراهم می‌کردند. این گفتمان با استفاده از غیرهائی مانند نابرابری دیجیتال، اقتدارگرایی الگوریتمی، فساد ساختاری، انحصار قدرت و سرمایه، تبعیض جنسیتی و طبقاتی، تخریب محیط زیست، بحران مشروعیت و مشارکت می‌توانست توجه بخش‌های جدید جامعه ایران را به خود

جلب کند. بر مبنای این دال‌ها می‌توانست یک زنجیره هم‌ارزی تازه را شکل بدهد و با مفصل‌بندی جامع راه‌حل برون‌رفت از بحران‌های ساختاری را فراهم کند.

۵. آینده گفتمان اصلاح‌طلبی: سناریوهای ممکن و مسیرهای بازسازی

آینده گفتمان اصلاح‌طلبی را نمی‌توان تنها بر اساس روندهای کوتاه‌مدت یا نتایج انتخاباتی ارزیابی کرد؛ زیرا همان‌طور که نظریه گفتمان تأکید می‌کند، پایداری یک گفتمان وابسته به تداوم قدرت مفصل‌بندی و توانایی آن در بازنمایی رنج‌ها، شکاف‌ها و امیدهای اجتماعی است؛ بنابراین آینده اصلاح‌طلبی در ایران را باید در سطحی ساختاری‌تر، گفتمانی‌تر و بلندمدت‌تر مورد تحلیل قرار داد. در این چشم‌انداز، آینده اصلاح‌طلبی به‌طورکلی در سه سناریو قابل تصور است: سناریوی افول‌پایدار، سناریوی تداوم حداقلی و سناریوی باززایی گفتمانی.

۱-۵. افول پساهاژمونیک^۱

نخستین سناریو قابل تصور این است که اصلاح‌طلبی در وضعیتی باقی بماند که آن را می‌توان افول پساهاژمونیک نامید؛ به این معنا که دال مرکزی توان مفصل‌بندی ندارد، زنجیره هم‌ارزی فروپاشیده، پایگاه اجتماعی پراکنده و بی‌اعتماد شده است و گفتمان رقیب میدان معنایی را تصرف کرده است. اگر اصلاح‌طلبی نتواند به بازتولید دال‌های جدید و پاسخ به شکاف‌های معاصر پردازد، احتمال زیادی وجود دارد که در آینده به یک گفتمان «نمادین، کم‌اثر و عمدتاً آرشیوی» تبدیل شود؛ چیزی شبیه به خاطره یک جنبش سیاسی موفق در گذشته، اما بدون قدرت کنونی. این همان سرنوشتی است که بسیاری از گفتمان‌های اصلاحی در جهان با آن روبرو شدند. در این صورت، اصلاح‌طلبی همچنان از منظر تاریخی و اخلاقی قابل احترام خواهد بود، اما دیگر توان ساختن آینده را نخواهد داشت. محمدرضا تاجیک یکی از فعالان و نظریه‌پردازان اصلاح‌طلب به‌درستی گفته است: «اصلاح‌طلبی امروز بیش از آنکه نام یک پروژه سیاسی باشد، نام یک خاطره

جمعی است؛ خاطره‌ای که بازتولید نمی‌شود و در میدان معاصر سیاست ترجمه پذیر نیست» (تاجیک، ۱۳۹۸).

۲-۵. تداوم حداقلی^۱

در این سناریو، اصلاح‌طلبی به‌عنوان یک «شبکه سیاسی» باقی خواهد ماند، اما نه به‌عنوان یک گفتمان هژمونیک. در این وضعیت، اصلاح‌طلبان حضور نخبگانی خواهند داشت، نفوذ محدودی در حوزه رسانه و دانشگاه خواهند داشت و به‌مثابه آلترناتیوی نرم در برابر رویکردهای تندتر عمل خواهند کرد. این مسیر نه افول کامل است و نه احیا، بلکه نوعی «بقای نرم» محسوب می‌شود. چنین وضعیتی زمانی رخ می‌دهد که اصلاح‌طلبی نتواند گفتمان جدیدی خلق کند، اما همچنان از حمایت بخش‌هایی از طبقه متوسط و نخبگان برخوردار باشد. این نقش، هرچند ارزشمند است، نمی‌تواند آینده سیاسی و اجتماعی را بازسازی کند. در این حالت، اصلاح‌طلبی بیشتر شبیه «حافظه اخلاقی سیاست ایران» خواهد بود تا نیرویی برای ایجاد تغییر.

محمدرضا تاجیک معتقد است که اصلاح‌طلبی موجود دیگر کارآمد نیست و نمی‌تواند در جامعه نقش‌آفرینی داشته باشد. او می‌گوید: «دیربازی است که در جامعه این جریان هستی خود را در فضای قدرت تعریف کرده است. بیرون از فضای قدرت نمودی ندارد و دیگر گفتمان‌ساز نیست. اصلاً نمی‌تواند با توجه به شرایط تاریخی، ذائقه جامعه و نیازهای نسل جدید، گفتمان تولید و بازتولید کند». به گفته او، این اصلاح‌طلبی موجود نمی‌تواند مشروعیت و مقبولیت خود را تولید و بازتولید کند؛ بنابراین به‌طور فزاینده‌ای به حاشیه رانده می‌شود و از بطن جامعه فاصله می‌گیرد. تاجیک ادامه می‌دهد: «دیربازی است که در درون خود چرخش نخبگانی انجام نداده است. همواره عده‌ای مشخص در همه‌جا حضور دارند و به نام اصلاح‌طلبی سخن می‌گویند و این جریان را ابزاری برای رسیدن به قدرت و تقسیم آن ساخته‌اند» او اضافه می‌کند که جریان اصلاح‌طلبی جامعه مدنی، اصلاحی و روشنفکری خود را از خود دور کرده و به یک کنشگر مرسوم در بازی بزرگ قدرت تبدیل

شده است. تاجیک برای توصیف این وضعیت از تعبیر عامیانه استفاده می‌کند: «دیگر با این ریش نمی‌توان رفت تجریش» (تاجیک، ۱۳۹۸).

۳-۵. باززایی گفتمانی^۱

این سناریو تنها زمانی رخ می‌دهد که اصلاح‌طلبی از بحران فعلی به‌عنوان فرصتی برای بازسازی استفاده کند و به قول سعید حجاریان، «اصلاح‌طلبان دیگر نمی‌توانند هم‌زمان روی دو صندلی بنشینند و هم این باشند و هم آن» (حجاریان، ۱۳۹۹). در واقع در این سناریو، اصلاح‌طلبی باید برای باززایی خودش دست به یک خانه‌تکانی عظیم بزند. از این رو، از لحاظ گفتمانی باید تغییر کند.

۱-۳-۵. خلق دال‌های جدید

دال‌های احتمالی آینده که می‌توانند کارکرد «دال تهی» را داشته باشند: عدالت اجتماعی، شفافیت، حقوق و آزادی‌های دیجیتال، برابری جنسیتی، پایان فساد ساختاری، حکمرانی کارآمد، امنیت اقتصادی پایدار، آینده‌گرایی این دال‌ها ظرفیت جمع کردن سوژه‌های متکثر را دارند، به شرطی که اصلاح‌طلبی بتواند آن‌ها را با روایتی منسجم و هژمونیک مفصل‌بندی کند.

۲-۳-۵. خلق سوژه سیاسی تازه

همچنانکه لاکلاو به‌دروستی اشاره کرده است، هژمونی زمانی ظهور می‌کند که یک سوژه جدید امکان بازنمایی کلیت اجتماعی را پیدا کند (Laclau, 1996, p. 44). اصلاح‌طلبی دهه هفتاد سوژه خود را در طبقه متوسط جدید پیدا کرد؛ اما سوژه امروز می‌تواند شامل نسل Z، روشنفکران دیجیتال، زنان، نیروهای عدالت‌خواه نو و طبقه متوسط فرسوده، اما مطالبه‌گر باشد. گفتمان اصلاح‌طلبی فقط با بازتعریف این سوژه می‌تواند خود را باززایی کند.

۳-۳-۵. خلق زبان سیاسی جدید

هر دوره تاریخی زبان سیاسی خودش را دارد. گفتمان اصلاح طلبی در دهه هفتاد با زبان جدید خودش توانست بخش‌های زیادی از جامعه ایران را دور خودش گردآورد اما زبان آن دهه ضرورتاً زبان مطلوب و خوشایند الان نیست. با توجه به نسل جدید زبان جدید باید شبکه‌ای باشد، محسوس و ملموس باشد، به تجربه زیسته ارجاع دهد، امید و آزادی و عدالت را هم‌زمان به هم پیوند زده و بیان کند و از قواعد صرف بوروکراسی فراتر رود.

۴-۳-۵. تخیل ورزی سیاسی آینده‌محورانه

شانتال موف در کتاب امر سیاسی یکی از مهم‌ترین ضعف‌های دموکراتیک را فقدان قوه عاطفه و تخیل سیاسی می‌داند. برخلاف گروه‌های افراطی و راست‌گرا که بر قوه عاطفه تکیه می‌کنند، دموکراسی‌های کنونی به نظام‌های سیاسی خشک و سردی مبدل شده‌اند که امکان شور و هیجان سیاسی را از بین برده‌اند (موف، ۱۴۰۲، ص. ۱۲۵). ازاین‌رو، گفتمان باهوش در این عصر گفتمانی است که به‌ویژه در فقدان ایدئولوژی‌های سیاسی بزرگ بتواند تخیل سیاسی تازه‌ای بیافریند و از ثمرات آن بهره‌برد (ر.ک. به: انصاری، ۱۴۰۲). به این معنا می‌توان گفت که بحران اصلی اصلاح طلبی بحران تخیل سیاسی است. آینده‌ای را تصویر نمی‌کند. باززایی گفتمان اصلاح طلبی تا حدود زیادی درگرو بازآفرینی تخیلی سیاسی است که بتواند آینده‌ای بهتر، زیست‌پذیرتر، عادلانه‌تر و آزادتر را به تصور بکشد.

آینده اصلاح طلبی نه در گذشته نهفته است و نه در تکرار خود. آینده این گفتمان کاملاً وابسته به توانایی آن در بازسازی معنایی، بازآفرینی سوژه سیاسی و خلق دال‌های جدید است. اصلاح طلبی اگر بخواهد از وضعیت بی‌قراری بیرون بیاید، باید دو کار را هم‌زمان انجام دهد: ۱. بازاندیشی عمیق در زبان، دال‌ها، مفاهیم و روایت‌های خود؛ ۲. پیوند دوباره با جامعه و تجربه زیسته نسل‌های جدید. اگر این بازسازی رخ دهد، اصلاح طلبی هنوز می‌تواند به یک نیروی هژمونیک در آینده تبدیل شود؛ و اگر رخ ندهد، سرنوشت آن چیزی میان افول پایدار و تداوم حداقلی خواهد بود. در نهایت، آینده گفتمان اصلاح طلبی – مانند هر گفتمان دیگری – نه تقدیری از پیش نوشته، بلکه پروژه‌ای است که باید ساخته شود؛ پروژه‌ای که نقطه آغازش «توان نام‌گذاری» دوباره جامعه است. هرگاه اصلاح طلبی بتواند

معنای رنج‌ها، امیدها، ناکامی‌ها و مطالبات مردم را بهتر از گفتمان‌های دیگر نام‌گذاری کند، بازگشت هژمونیک آن آغاز خواهد شد.

نتیجه‌گیری

گفتمان اصلاح‌طلبی در ایران در طول بیش از بیست و پنج سال حیات سیاسی خود مسیری پیچیده، چندمرحله‌ای و لایه‌مند را پشت سر گذاشته است؛ مسیری که از ظهور یک پروژه سیاسی - اجتماعی بسیج‌کننده در دهه هفتاد آغاز شد، به تثبیت نسبی هژمونی در اوایل دهه هشتاد انجامید، سپس به سبب تحولات ساختاری و درونی وارد مرحله‌ای از فرسایش شد و امروز در وضعیتی قرار گرفته که می‌توان آن را «بی‌قراری گفتمانی» نامید. در این نتیجه‌گیری تلاش می‌شود تصویری منسجم از این تحولات ارائه شود و در نهایت نشان داده شود که چگونه اصلاح‌طلبی به مثابه یک گفتمان سیاسی هم‌زمان درگیر بحران و بالقوگی است. در آغاز، اصلاح‌طلبی بر بستری از تغییرات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دهه هفتاد شکل گرفت؛ بستری که طی آن طبقه متوسط در حال گسترش، گسترش آموزش عالی، رشد رسانه‌ها و ورود گسترده جوانان به فضای دانشگاهی زمینه‌های شکل‌گیری یک پروژه سیاسی جدید را فراهم آورد. «اصلاحات» در آن دوره نقش یک دال تهی را ایفا کرد؛ دالی که به تعبیر لاکلائو «ظرفیت نمایندگی کلیت اجتماعی» داشت؛ زیرا معنای جزئی و متعارض را حول خود جذب و به زنجیره هم‌ارزی تبدیل می‌کرد. جامعه مدنی، آزادی سیاسی، قانون‌گرایی، مشارکت، توسعه سیاسی و عقلانیت، همگی در یک چهارچوب معنایی مشترک مفصل‌بندی می‌شدند. این توانایی مفصل‌بندی و جمع کردن دال‌های پراکنده در یک نقطه مرکزی موجب شد اصلاح‌طلبی از یک پروژه سیاسی صرف به یک گفتمان هژمونیک تبدیل شود؛ اما همان‌گونه که نظریه گفتمان هشدار می‌دهد، هیچ هژمونی‌ای پایدار نیست. گفتمان اصلاح‌طلبی با گذشت زمان، به جای آنکه ظرفیت تهی‌سازانه‌اش را حفظ کند، به تدریج دچار «بیش‌معناشدگی» شد. انتظارات برآورده نشده، تجربه‌های ناکام سیاسی، فشار ساختاری و تعارضات درونی موجب شدند که دال مرکزی «اصلاحات» از توان انسجام‌بخشی خود فاصله بگیرد. در این وضعیت، «اصلاحات» دیگر نه آن قدر تهی بود که سوژه‌های سیاسی مختلف بتوانند معنای متکثر خود را در آن بازتاب

دهند و نه آن قدر پُر و مشخص بود که بتواند معنای واحد و تثبیت شده‌ای برای جامعه تولید کند. این وضعیت همان چیزی است که لا کلاؤو آن را «تعلیق گفتمانی» می‌نامد؛ لحظه‌ای که گفتمان از درون دچار بی‌قراری می‌شود و توان تثبیت معنایی‌اش را از دست می‌دهد. در سطح اجتماعی نیز تحولات ژرفی در پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبی رخ داد. طبقه متوسطی که روزگاری حامل اصلی پروژه اصلاحات بود، در دهه نود به‌واسطه بحران‌های اقتصادی و معیشتی، نااطمینانی، نرخ بالای بیکاری، مهاجرت گرای، تورم و کاهش امید اجتماعی دچار دگرگونی شد. این طبقه به‌جای مطالبه آزادی‌های سیاسی، به‌تدریج به دنبال امنیت اقتصادی و راهبردهای فردی برای بقا حرکت کرد. نسل جدید نیز با زبان سیاسی دهه هفتاد بیگانه بود. جوانانی که در فضای دیجیتال، فرهنگ شبکه‌ای و مطالبه‌گری افقی زیسته‌اند، با گفتمانی که بیشتر در زبان نهادهای رسمی، سیاست انتخاباتی و اصلاحات درون‌ساختاری سخن می‌گوید، ارتباط برقرار نمی‌کنند. این شکاف نسلی، از بنیادی‌ترین عوامل بی‌قراری گفتمان اصلاح‌طلبی است. در همین حال، گفتمان‌های رقیب توانستند دال‌های هژمونیک تازه‌ای بسازند. «عدالت»، «معیشت»، «مردم»، «کنش رادیکال»، «اقتصاد مقاومتی» و حتی «هویت فرهنگی» دال‌هایی بودند که اصلاح‌طلبی توانست آن‌ها را تصاحب یا بازتفسیر کند. در نظریه گفتمان، زمانی که یک گفتمان نتواند دال‌های جدید تولید کند، به‌تدریج میدان معنایی را به رقیبان واگذار می‌کند. این دقیقاً همان اتفاقی است که رخ داد: اصلاح‌طلبی در برابر ظهور بحران‌ها و مطالبات جدید اجتماعی نتوانست روایت مؤثر و منسجم ارائه دهد. بحران عدالت اجتماعی، شکاف طبقاتی، نابرابری اقتصادی، بحران حکمرانی و فقدان شفافیت، همه نیازمند دال‌ها و روایت‌های جدیدی بودند که گفتمان اصلاح‌طلبی قادر به تولید آن‌ها نبود. فروپاشی زنجیره هم‌ارزی، از دست رفتن دال مرکزی، ضعف در بازنمایی تجربه زیسته مردم، فرسایش پایگاه اجتماعی و عقب‌ماندن از میدان معنایی، مجموعاً اصلاح‌طلبی را به وضعیتی رساند که آن را می‌توان «مرحله پساهژمونیک» نامید. در این وضعیت، گفتمان دیگر نه حامل سوژه‌های تازه است و نه توان ایجاد «ما»ی سیاسی جدیدی را دارد. به تعبیر لا کلاؤو، گفتمانی که نتواند سوژه سیاسی تولید کند، دیر یا زود از میدان حذف می‌شود. بالاین حال، بی‌قراری الزاماً پایان گفتمان نیست. نظریه گفتمان تأکید می‌کند که بحران، نقطه مرگ نیست؛ نقطه امکان است. بی‌قراری لحظه‌ای است

که در آن شکاف‌ها آشکار می‌شوند و امکان مفصل‌بندی جدید پدید می‌آید. اصلاح‌طلبی می‌تواند از دل همین بحران، خود را دوباره بسازد؛ به شرط آنکه به بازآفرینی دال‌های تازه، بازنمایی رنج‌ها و تجربه‌های زیسته مردم، بازتعریف رابطه‌اش با طبقه متوسط و نسل جوان و بازسازی تخیل سیاسی بپردازد. اصلاح‌طلبی تنها زمانی می‌تواند دوباره هژمونیک شود که به زبان سیاسی جدید، دال‌های تازه، روایت‌های نو از مردم و آینده و پروژه‌ای روشن برای عدالت، شفافیت و کارآمدی مجهز شود. در نهایت، نتیجه آن است که اصلاح‌طلبی در برابر یک انتخاب تاریخی ایستاده است: یا در وضعیت بی‌قراری پایدار بماند و به تدریج از میدان سیاسی کنار زده شود، یا از دل همین بی‌قراری به بازسازی معنایی برسد و بار دیگر به نیروی هژمونیک تبدیل گردد. آینده این گفتمان نه با افراد یا انتخابات، بلکه با توان آن در «نام‌گذاری» دوباره جامعه تعیین خواهد شد. اگر اصلاح‌طلبی بتواند رنج‌ها، مطالبات، امیدها و افق‌های جامعه را با زبانی تازه و دال‌هایی قوی نام‌گذاری کند، امکان باززایی دارد؛ و اگر نتواند، بی‌قراری گفتمانی به پایان هژمونیک آن خواهد انجامید.

نویسندگان مقاله اعلام می‌دارند که در فرایند تهیه این اثر، از ابزار هوش مصنوعی DeepSeek صرفاً برای ویرایش زبانی و ترجمه چکیده استفاده شده است. کلیه محتوای تولیدی یا ویرایش شده با این ابزار را نویسندگان به دقت بازبینی و تأیید کرده و مسئولیت کامل صحت علمی، امانت‌داری و یکپارچگی محتوای نهایی، بر عهده نویسندگان مقاله است. این ابزار هیچ نقشی در تولید ایده‌ها، تحلیل داده‌ها یا نتیجه‌گیری نهایی مقاله نداشته است.

منابع

- آقاجری، مرتضی، جلال پور، شیوا، اکبرزاده، فریدون و یوسفی، بهرام. (۱۴۰۱). بررسی مفهوم جامعه مدنی در منظومه فکری دولت اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴) بر اساس نظریه موريس باربيه. رهپافت انقلاب اسلامی، ۱۶(۵۹)، ۲۹۵-۳۱۶.
<https://sid.ir/paper/1033944/fa>
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۸). آسیب‌شناسی گفتمان اصلاح‌طلبی. زمانه، (۸۱)، ۶۳-۷۱.
<http://noo.rs/Wd6fl>

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۱). نقد و تحلیلی بر علل ظهور و افول گفتمان اصلاح طلبی (۱۳۸۴-۱۳۷۶) با تأکید بر دیدگاه مقام معظم رهبری. رهیافت انقلاب اسلامی، ۶ (۲۱)، ۳-۲۶. <http://noo.rs/Zrgu5>
- امیری، جهاندار (۱۳۸۶). اصلاح طلبان تجدیدنظر طلب و پدر خوانده‌ها. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- انصاری، منصور (مترجم) (۱۳۷۸). تأملاتی درباره اسلام در اندیشه مدرن. ترجمه فصل ششم کتاب *Traditional Islam in the Modern World*, Kegan Paul International، سید حسین نصر، پژوهشنامه متین، ۱ (۲)، ۲۳۹-۲۵۶. <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.24236462.1378.2.2.12.7>
- انصاری، منصور (۱۴۰۲). تخیل، یوتوپیا و فلسفه سیاسی. جامعه پژوهی فرهنگی، ۱۴ (۱)، ۱۶۳-۱۸۵. <https://www.ensani.ir/fa/article/560715>
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی. تهران: نگاه معاصر.
- بهرامی چگنی، یاسر (۱۴۰۴). مطالعه هویت اصلاح طلبی از نظر گروه‌های خارج از گفتمان‌های سیاسی رسمی کشور. پژوهش ملل، (۱۰۹)، ۸۳-۱۱۳. <https://rnmagz.com/article/863>
- پورزکی، گیتی (۱۳۹۹). مردم‌سالاری دینی: مدلول در حال رخداد. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- پورفرد، مسعود (۱۳۸۸). مردم‌سالاری دینی. تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۸). مصاحبه با پایگاه خبری انصاف نیوز با عنوان اصلاح طلبی موجود دیگر جواب نمی‌دهد. <https://ensafnews.ir/181189>
- جمشیدی، مهدی (۱۳۹۳). تاریخ تحلیلی - انتقادی جریان اصلاحات. پانزده خرداد، ۱۱ (۴۰)، ۶۵-۱۰۶. <https://iranemoaser.ir>
- حائری یزدی، مهدی (۱۹۹۵). حکمت و حکومت. لندن: شادی.
- حسین زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۳). نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی. علوم سیاسی، ۷ (۲۸)، ۱۸۱-۲۱۲. <http://noo.rs/2UNuJ>

- حجاریان، سعید (۱۳۷۷). جامعه مدنی و ایران امروز. تهران: نقش و نگار.
- حجاریان، سعید (۱۳۹۹). گفتگو با پایگاه خبری تحلیلی دیده بان ایران. کد خبر: ۸۵۰۱۹. <https://www.didbaniran.ir>
- خاتمی، سید محمد (۱۳۸۰). مردم‌سالاری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۹). توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و امنیت. تهران: طرح نو.
- خاتمی، سید محمد (۱۳۹۳/۳/۲۶). ما نباید دیگر به قدرت بازگردیم. فرارو، کد خبر: ۱۹۴۴۶۸. <https://fararu.com/fa/news/194468>
- خاتمی، سید محمد (۱۳۷۶). سخنرانی افتتاحیه کنفرانس اسلامی. مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی، ۱ (۳)، ۱۶-۱۲. <http://noo.rs/MK4jS>
- خادمی، محمود (۱۳۹۵). اصلاح‌طلبی؛ مانع جدی توسعه و رادیکالیزه شدن جنبش اعتراضی. زمانه. <https://www.tribunezamaneh.com/archives/99954>
- خلجی، عباس (۱۳۸۸). بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح‌طلبی. سیاست، ۲۹ (۱)، ۹۱-۱۱۳. https://jpq.ut.ac.ir/article_20158_1997.html
- درخشه، جلال و خزعلی، جواد (۱۳۹۹). نسبت حلقه کیان با جریان روشنفکری دینی. جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۳ (۴)، ۸۳-۱۱۴. <http://noo.rs/e20n0>
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۳). قدرت، گفتمان و زبان. تهران: نی.
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۹۴). قدرت، گفتمان و زبان: سازو کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران. تهران: نی.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۴۰۳). روایتی خودم مردم نگارانه از زندگی روزمره ایرانی. تهران: همرخ.
- کدیور، محسن (۱۳۷۸). حکومت ولایی. تهران: نی.
- گروه تحقیق مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت (۱۴۰۲). کارنامه سید محمد خاتمی: بررسی و نقد دیدگاه‌ها، مواضع و عملکرد. تهران: مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
- مقصودی، مجتبی و راهبر، اهورا (۱۳۹۴). نگرش انتقادی از درون به اصلاح‌طلبی در جمهوری اسلامی ایران، درس‌هایی برای مصالحه. علوم سیاسی، ۱ (۱۱)، ۲۱۳-۲۳۸. https://www.ipsajournal.ir/?_action=article&kw=2155&_kw=critical+view&lang=en&lang=fa

- مکرمی پور، محمدباقر، دشتی، فرزانه و میرزایی، بیژن (۱۴۰۱). بررسی گفتمان دولت‌های پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۹۲-۱۳۵۷). دانش‌نامه علوم سیاسی، ۳ (۷)، ۲۹-۵۰. <https://epols.ir/dp-71-1157>
- موسویان، ابوالفضل (۱۳۹۵). مبانی دینی مردم‌سالاری دینی. قم: دانشگاه مفید.
- موف، شانتال (۱۴۰۲). درباره امر سیاسی. ترجمه منصور انصاری، تهران: نگاه.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۸). نظریه مردم‌سالاری دینی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- نادری قمی، محمد مهدی (۱۳۸۲). نگاهی گذار به نظریه ولایت فقیه، آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نادری قمی، محمد مهدی (۱۳۸۳). در پرتو ولایت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- نیلی، مسعود (۱۳۹۰). اقتصاد ایران: چالش‌ها و راهکارها. تهران: نی.
- Laclau, E. (1990). *New Reflections on the Revolution of Our Time*. London: Verso.
- Laclau, E. (1996). *Emancipation(s)*. London: Verso.
- Laclau, E. & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London: Verso.
- Mouffe, C. (2000). *The Democratic Paradox*. London: Verso.
- Khaleghi Damghani, A (2008). Reform Era in Iranian Politics. *Intl. J. Humanities*, 15(1), 33-54. <http://noo.rs/fEjmA>
- Tibi, B. (2008). Islamist parties and democracy: Why they can't be democratic. *Journal of Democracy*, 19(3), 43-48. <https://www.journalofdemocracy.org/articles/islamist-parties-and-democracy-why-they-cant-be-democratic>